

سکولاریزاسیون: رفع تبعیض و انتگراسیون

محمدرضا نیکفر



محمدرضا نیکفر - بحث سکولاریسم در میان ما چگونه آغاز شد؟

اکنون به کجا رسیده است و چه دستاوردی دارد؟

من در این نوشته ابتدا به این پرسش‌ها می‌پردازم و پس از معرفی رژیم دینی به عنوان نوعی رژیم آپارتاید، این موضوع را طرح می‌کنم که چرا نفی واقعی این نظام در برپایی یک نظام سکولار انتگراتیو است.

تأکید بر وجه انتگراتیو، تأکید بر ضرورت جذب کردن و مجتمع کردن و مشارکت دادن برای رفع تبعیض‌های موجود و جلوگیری از امکان برقراری تبعیض‌های دیگری است.

این یادداشت فشرده برای سخنرانی‌ای در بروکسل، در کنفرانسی درمورد سکولاریسم به کوشش "سازمان لائیسیتنه بلژیک" و "فدراسیون اروپرس" به تاریخ ۲۹ آوریل ۲۰۱۱ آماده شده است. نکاتی از آن در آن جلسه عرضه شد.

گذار طولانی به بحث سکولاریسم در ایران

مدتها طول کشید تا بخش عمده‌ی اپوزیسیون در ایران، رژیم پس از انقلاب ۱۳۵۷ را به عنوان یک رژیم دینی کشف کرد. با این که کسانی بودند که بر این حقیقت آشکار تأکید کرده و در مورد پیامدهای آن هشدار داده بودند. اما کم بودند گوش‌هایی که هشدارها را می‌شنیدند. بدترین نوع ناشنوایی، ناشنوایی کسی است که نمی‌خواهد بشنود.

در میان مردم عادی نیز بسیار کسان بودند که این رژیم را از ابتدا به عنوان "حکومت آخوندی" توصیف می‌کردند، اما چنین برداشتی معمولاً از طرف اپوزیسیون "ژرف‌اندیش" سطحی تلقی می‌شد.

چپ، که ظاهراً می‌بایست بیشترین حساسیت را به کیفیت دینی حکومت نشان دهد، از این نظر از اپوزیسیون لیبرال و سلطنت‌طلب عقب‌مانده‌تر بود. در طیف چپ این گرایش غلبه داشت که ماهیت رژیم را می‌توان با تحلیل طبقاتی توضیح داد. راز رژیم در خرده‌بورژوازی سنتی جست‌وجو می‌شد. در میان چپ‌ها عده‌ای فکر می‌کردند که خرده‌بورژوازی سنتی

سرپل بورژوازی بزرگ است و سرانجام قدرت را به این طبقه واگذار خواهد کرد و پیش از این واگذاری و یا در جریان آن، به امپریالیسم تمکین خواهد کرد. جناح راست در طیف چپ، در مقابل، فکر می‌کرد که جزمیات ایدئولوژیک نمایندگان خرده‌بورژوازی سنتی به تدریج شکسته خواهد شد و سرانجام جبهه‌ی خلق، یعنی طیف نیروهای مردمی ضدامپریالیست، سکان حاکمیت انقلابی را به دست خواهد گرفت. در بحث‌های چپ در دهه‌ی ۱۳۶۰ اصطلاحی که به ندرت شنیده می‌شد، "ولایت فقیه" بود. اصطلاح محبوب امروزه، یعنی "سکولاریسم" کاملاً غایب بود. دیگران هم آن را به کار نمی‌بردند.

از زمان مشروعه‌طلبی و پایان یافتن غوغای آن با اعدام شیخ فضل‌الله نوری، بحث حاکمیت دینی در فضای سیاسی ایران تا زمان انقلاب اسلامی مطرح نبود. جریان‌های مذهبی وجود داشتند، اما آنها به لحاظ برنامه‌ای و فرهنگ سیاسی‌شان، جدی گرفته نمی‌شدند. به این جهت بحث حکومت دینی و به تبع آن سکولاریزاسیون مطرح نبود. در برابر مدرن شدن جامعه هم مانعی دیده نمی‌شد و به این خاطر سکولاریزاسیون از زاویه‌ی مدرنیزاسیون هم موضوع بحث قرار نمی‌گرفت.

طیف نیروهایی که با صفت "ملی" متمایز می‌شدند، چه ملی-مذهبی‌ها و چه ملیون مصدقی، بهتر متوجه خصلت دینی حکومت شدند. آنان از زاویه‌ی نقش فقیهان در حکومت‌گری و نقش فقه در قانون‌گذاری شروع به بررسی و نقد حکومت جدید کردند.

در بسیاری از پژوهش‌های دانشگاهی در غرب درباره‌ی انقلاب ایران هم، این زاویه‌ی دید گشوده شد. در برخی از آنها از اصطلاح "انقلاب اسلامی" استفاده می‌شد، چیزی که در میان نیروهای غیر مذهبی ایرانی رواج نداشت، آن هم لابد به این خاطر که فکر می‌کردند اگر انقلاب را "اسلامی" بخوانند، رهبری دینی آن را موجه دانسته‌اند. در پژوهش‌های دانشگاهی، راز انقلاب اسلامی و حکومت برآمده از آن را در ستیز سنت و مدرنیته می‌دیدند. تئوری‌های مدرنیزاسیون حکم تئوری‌های راهنما را در مبحث انقلاب ایران داشتند.

بحث سنت و مدرنیته به تدریج در نوشته‌های فارسی‌زبان نیز داغ شد. این بحث به روشنفکران ایرانی کمک کرد که به خصلت دینی حکومت بهتر پی ببرند. بخشی از آنان دریافتند که تحلیل اقتصادی-اجتماعی، بدانسان که چپ ایرانی آن را رواج داده بود، ابزار مفهومی کافی‌ای برای شناخت انقلاب عرضه نمی‌کند و بایستی به نقد فرهنگ هم رو آورند. ایشکالی که این رویکرد تازه داشت و عوارض آن هنوز پابرجا مانده است، تداوم منش سیاه-وسفید-دیدن است. مدرنیته یکسر مثبت فرض شد و از این موضوع غفلت شد که آن چه را که تا دیروز از آن زیر عنوان سرمایه‌داری انتقاد می‌کردند، نمی‌توان از مدرنیته جدا فرض شود. مشکل بزرگ دیگر، که در باره‌ی آن به اندازه کافی بحث نشده، این است که حکومت اسلامی تنها با سنت‌گرایی‌اش توضیح‌پذیر نیست. این حکومت از نظرهایی بسیار "مدرن" است. در آن ایمان با تکنیک درآمیخته و از نیروگاه اتمی امامزاده ساخته شده است. هیچ گوشه‌ای در جامعه‌ی ایران نمانده است که زیر سایه‌ی حکومت اسلامی با خیش سرمایه‌داری شخم نخورده باشد. از بسیاری از چیزهایی که تا دیروز می‌شد در معنایی دقیق آنها را جلوه‌های سنت خواند، اینجا و آنجا فقط لاشه‌ای و کلیشه‌ای به جا مانده است.

شروع مشخص بحث سکولاریسم

بحث سنت و مدرنیته زمینه‌ساز بحث سکولاریسم شد. این بحث به طور جدی حدود ده سال پیش یعنی پس از گذشت دو دهه سلطه‌ی حکومت دینی در ایران در گرفت.

بحث که آغاز شد، اپوزیسیون غیرمذهبی خود را به عنوان "سکولار" کشف کرد. ولی اگر "سکولار"، صفت کسی که باشد که به صورتی صریح و نمایان از جدایی دین و دولت پشتیبانی می‌کند، در این باره که همه‌ی روشنفکران و مجموعه‌ی فعالان سیاسی ایرانی سکولار بوده‌اند، باید شک کرد. بخش خط امامی چپ ایران به شهادت برنامه و سیاست عملی‌شان سکولار نبودند و نیز آن بخشی از روشنفکران و فعالان سیاسی غیرمذهبی که پشتیبان مجاهدین خلق شدند، نیرویی که می‌خواست نوع دیگری از حکومت اسلامی را بر سر کار آورد. افزون بر اینها نیروهایی وجود داشتند که مخالف تند و تیز رژیم خمینی بودند. بنیاد انتقاد آنها این نبود که این رژیم، ایدئولوژیک است. گروه‌های شاخص در میان آنها خود می‌خواستند که رژیم ایدئولوژیک برپا کنند و در نتیجه طبیعی است که انتقاد سکولاریستی به رژیم اسلامی جایی در منش اپوزیسیونی آنها نداشته باشد.

در دوره‌ی اخیر برانگیزاننده‌ی بحث سکولاریسم، نیروهای غیرمذهبی نبودند. بحث را روشنفکران دینی آغاز کردند، آن هنگام که برایشان این مسئله مطرح شد که حکومت دینی چیست. آنان داشتند از رژیم می‌بریدند، همزمان می‌خواستند سکولار نباشند. همگام با نقد رژیم دینی عملاً موجود، شروع به نقد سکولاریسم کردند؛ شروع به نقد چیزی کردند که تازه از پی معنای آن می‌پرسیدند. دستگاه ایدئولوژیک ولایت فقیه ابتدا آنان را منحرف می‌خواند، و از مقطعی شروع کرد به این که نوع این انحراف را "سکولاریستی" بخواند، صفتی که آن را در مورد کسی چون علی شریعتی، که به اسلام بدون روحانیت گرایشی نشان داده بود، به کار نبرده بودند.

سرانجام جایی رسید که عنوان "سکولار" در رسانه‌ها رایج شد. آن را به دو شکل قطبی به کار می‌بردند: منفی و مثبت؛ بار این صفت در رسانه‌های حوزوی، پشتیبان ولایت فقیه و اصلاح‌طلبان دلبسته به نظام، منفی بود و در میان روشنفکران غیرمذهبی مثبت. روشنفکران دینی، این پا و آن پا می‌کردند و تا پیش از "جنیش سبز" و قطعی شدن اصلاح‌ناپذیری حکومت دینی موجود از نظر آنان، بدان باری می‌دادند که عمدتاً منفی بود. آنان سرانجام سکولاریسم را تا حد جدایی دین و دولت پذیرفتند، چیزی که هنوز نمی‌دانیم از آن دقیقاً چه برداشتی دارند.

به روشنفکران و نیروهایی هم که اینک آنان را سکولار می‌خوانیم، بنگریم. چنین نبود که در میان آنها از ابتدای بحث سکولاریسم، معنای صفت "سکولار" و کلمات همخانواده‌ی آن روشن باشد. اتفاقی نیست که مضمون بخش بزرگی از متن‌هایی که آنها در این باب انتشار داده‌اند، عمدتاً توضیح لغوی خانوادگی کلمات "سکولار" و "لائیک" است. در میان آنها کم نیستند متن‌هایی که در نشریات روشنفکران دینی و اصلاح‌طلبان منتشر شده‌اند.

ضعف‌های بحث، دستاورد بحث

دوره‌ی توضیح واژگانی که به سر رسید، بحث تا حدی فروکش کرد. آیا ابهام‌ها برطرف شده‌اند؟ آیا دیگر پرسشی وجود ندارد؟

بحث سکولاریسم در ایران بحثی درون‌زاست، یعنی دارای انگیزه‌ای درونی و برخاسته از مسئله‌ای درونی است، مسئله‌ی درآمیختگی دین و دولت در کشور در قالب رژیمی به نام جمهوری اسلامی. با وجود درون‌زا بودن، بحث هنوز مبتنی بر نقدی مرتبط با موضوع از سیاست و فرهنگ و جامعه‌ی ایرانی پیش برده نمی‌شود. در برخی متن‌ها اشاره‌ها به تاریخ کشورهای اروپایی بیشتر از اشاره به ایران است. گه‌گاهی به تجربه‌ی ترکیه اشاره می‌شود، اما ندیده‌ایم که اندکی هم که شده به موضوع سکولاریزاسیون در هند یا اندونزی هم بپردازند، یعنی به کشورهایایی که ما به تجربه‌ی آنها نیاز مبرم داریم.

جمهوری اسلامی مبتنی بر مجموعه‌ای از تبعیض‌هاست: تبعیض میان خودی و غیرخودی حکومتی، میان مسلمان و غیرمسلمان، میان معمم و مکلا، میان شیعه و سنی، میان زن و مرد. برای رفع این تبعیض‌ها، بایستی دین و دولت از هم جدا شوند. به نظر من تأکید بر این نکته دستاورد تثبیت‌شده‌ی مهم بحث سکولاریسم در ایران است.

آیت‌الله خمینی در آغاز درسنامه‌ی "ولایت فقیه" (حکومت اسلامی) گفته بود که ولایت فقیه چنان عقلانی است که تصور آن موجب تصدیق آن می‌شود. اکنون دیگر بسیاری مؤمنانی که دریافته‌اند نظام ولایت فقیه چنان تبعیض‌آمیز است که تصور نفی تبعیض و ستم، موجب تصدیق ضرورت نفی آن نظام توسط نظامی سکولار می‌شود. بروز این ضرورت عقلانی و عینی، نباید ما را وادارد که عقب‌ماندگی ذهن از عین را در معادلات فرهنگی و سیاسی ایران نادیده بگیریم. من در ابتدای این سخن، شمه‌ای از تاریخچه‌ی بحث سکولاریسم در ایران را بهر آن آوردم که نشان دهم ذهن سکولار در این بحث پیشتاز نبوده است. ما از سطح کنونی بحث - با وجود اصالت و مبرمیت بی‌نظیر و تدام بی‌وقفه‌ی آن - نباید راضی باشیم.

دیگر تصور می‌کنم کسانی که خواهان برقرار دموکراسی در ایران هستند، تا این حد سکولاریزاسیون را پذیرفته باشند که اذعان کنند ولایت فقیه با آزادی منافات دارد. رسیدن به حد نقد ولایت فقیه، آن درجه‌ای از سکولاریزاسیون سیاسی نیست که تضمین‌کننده‌ی دموکراسی باشد، زیرا مخالفت با ولایت فقیه هنوز به معنای آن نیست که به فقه و فقیهان امتیاز ویژه‌ای در قانون‌گذاری و هدایت جامعه داده نمی‌شود.

ما تجربه‌ی مشخصی را پیش رو داشته‌ایم، اما تبیین‌مان از جدایی دین و دولت انتزاعی بوده است. وقت آن رسیده است که بحث کلی را مشخص کنیم، مشخص تا حد تقریر مواد مربوط به موضوع در طرح یا طرح‌هایی برای قانون اساسی آینده‌ی کشور.

بحث از این زاویه محورهای مختلفی دارند که از آن جمله‌اند محور کلی قانون‌گذاری، محورهای مشخص آموزش و پرورش، رسانه‌ها، مالیات، قانون‌های مربوط به خانواده. من در اینجا، با وجود توصیه‌ای که کردم، به این موضوع‌های مشخص نمی‌پردازم و مایلم در رابطه با مسئله‌ای که بنیادش می‌دانم، طرح بحث کنم.

انتگراسیون

حکومت اسلامی را با تبعیض مشخص کردیم؛ اما از طرف دیگر نباید فراموش کنیم که این حکومت بیش از سه دهه است که برقرار مانده است، زیرا انتگراتیو بوده، یعنی گروه‌های بزرگ اجتماعی را مجتمع ساخته و قدرت خود را بر این اجتماع مبتنی کرده است. این حکومت هم باعث واگرایی شده، یعنی تبعیض برقرار کرده، و هم همگرایی، یعنی با برنامه‌ای برای تشکیل امت واحد پیش رفته و در این رابطه برنامه‌ی خود را برای "عدالت" داشته است.

قشرهایی در جامعه‌ی ما وجود داشته‌اند که تنها دو نیرو قادر بودند آنها را در اعماق جامعه ببینند و از فراموشی تاریخی به درآورند: اسلام‌یست‌ها و کمونیست‌ها. جمهوری اسلامی قشرهای فراموش‌شده‌ای را وارد بازی اجتماعی کرده است و این قشرها هنوز خود را مدیون رژیم احساس می‌کنند. رابطه‌ی رژیم با این قشرها محور انتگراسیونی است که لازم است آن را اساس بقای رژیم بدانیم، آنگاه که بخواهیم به پایه‌ی اجتماعی بقای رژیم هم توجه کنیم و ضامن این بقا را تنها سرکوب در نظر نگیریم. به این محور، نیروهای مختلفی از همه‌ی طبقات اجتماعی چسبیده‌اند. چسبناکی رژیم و سیاستی که داشته، سیاستی که در عین تبعیض‌آمیز بودن جذب‌کننده هم بوده است، آن چیزی است که در اینجا مایلم بدان برنامه‌ی دینی انتگراسیون نام نهم.

ما کافی نیست که بگوییم مخالف تبعیض هستیم و به این خاطر می‌خواهیم دین و دولت را از هم جدا کنیم، بلکه باید در برابر برنامه‌ی دینی انتگراسیون، برنامه‌ی سکولار انتگراسیون را بگذاریم. یک معنای اصلی سکولاریزاسیون، جدایی دین و دولت است. لفظ جدایی اما نباید معرف اصلی سکولاریزاسیون باشد، معرف آن باید مخالف با تبعیض باشد، همگرایی و انتگراسیون باشد.

چرا تأکید بر انتگراسیون مهم است؟

سکولاریزاسیون در بسیاری از کشورها سویه‌ای از روند ساختن دولت-ملت است و به این اعتبار می‌توان گفت که نقشی انتگراتیو داشته است. در مقطع سکولاریزاسیون دین نقش انتگراتیو خود را از دست داده، در روند ساختن ملت-دولت اخلال می‌کرده و از این رو لازم بوده است میان آن و دولت جدایی ایجاد شود. حد این جدایی و چگونگی آن در کشورهای مختلف متفاوت است و این درست به نقشی برمی‌گردد که دین برای انتگراسیون ایفا می‌کرده است.

در کشورهایی نیرویی وجود داشته که گرد آن انتگراسیون صورت گیرد، نیروی به صورت حزب رهبری کننده یا ارتش. این نیرو نقش اصلی را در تاراندان دین از پهنه‌ی دولت ایفا کرده است.

ما در ایران خوشبختانه نه حزب واحد رهبری کننده داریم و خواهیم داشت و نه نیروی مسلحی که محور وحدت ما باشد. دوره‌ی ملت-دولت‌سازی سپری شده، اما این به این معنا نیست که مسئله‌ی انتگراسیون حل شده است. با فروپاشی رژیم جمهوری اسلامی ما با تبیین تازه‌ای از این مسئله مواجه خواهیم شد، تبیینی که به احتمال بسیار حادث‌ترین شکلی است که مسئله‌ی وجود کشوری به نام ایران به خود دیده است.

سکولاریزاسیون شرط مقدم برقراری دموکراسی است. اما نباید فراموش کنیم اگر خود انتگراتیو نباشد، ممکن است در حالتی بسیار بد با اعمال تبعیض در مورد مؤمنان همراه باشد. بدترین حالت طبعاً سرکوبگری است که نمونه‌های تاریخی آن وجود دارد؛ ممکن است سرکوبگری آشکار و گسترده رخ ندهد، اما نظام سیاسی نتواند بخش‌هایی از مردم را که با دیانتشان شناخته می‌شوند، به مشارکت ترغیب کند. آنان ممکن است با سیستم قهر کنند و در وضعیتی این قهر ممکن است با توجه به سرمشق‌های موجود شکل قهر مسلحانه به خود گیرد.

بر این قرار مسئله‌ی ویژه‌ای که در برابر پروژه‌ی دموکراتیزاسیون ایرانی قرار دارد تنها این نیست که چگونه به طور روشن و قطعی دین و دولت را از هم جدا کنیم، بلکه این نیز هست که چه کنیم تا دین‌داران با دولت سکولار آینده احساس بیگانگی نکنند.

سکولاریزاسیون اقدام منفردی نیست که همانند مودولی آماده بتوان آن را با مودول‌های دیگر ترکیب کرد و آپاراتی را تشکیل داد که یکی از شاخص‌های آن به خاطر آن مودول سکولار، سکولار بودن می‌شود. کل پروژه‌ای که برای تشکیل نظام جدید وجود دارد، کیفیت سویی‌ی سکولار آن را تعیین می‌کند. بنابر این موفقیت سکولاریزاسیون، که موضوع مسئله‌ای است که در بالا آن را با صفت ویژه مشخص کردیم، بستگی به حد انتگراتیو بودن پروژه‌ای دارد که آلترناتیو پروژه‌ی ولایت فقیه قرار می‌گیرد.

انتگراسیون را یک ایدئولوژی، یک حزب یا ارتش تأمین نمی‌کند. شرط تحقق آن برنامه‌ای برای عدالت است، برنامه‌ای است برای رفع تبعیض که سویی‌ی از آن رفع تبعیضی است که از دینی بودن دولت حاصل شده است. پرسش در مورد این برنامه پرسشی عام‌تر و کلان‌تر از پرسش ویژه‌ی سکولاریزاسیون است.

فشرده سخن

خلاصه کنم:

نظام دینی با مجموعه‌ای از تبعیض‌ها مشخص می‌شود. برای دموکراتیک کردن نظام سیاسی کشور باید در درجه‌ی نخست این تبعیض‌ها لغو شوند و به این منظور باید نهاد دین و نهاد دولت از هم جدا شوند. این نظر، فشرده‌ی بحث‌های تا کنونی ما درباره‌ی سکولاریسم است. تأکید بر رفع تبعیض به عنوان نکته‌ی محوری در سکولاریزاسیون ایرانی جهت درستی به ادامه‌ی بحث‌های ما می‌دهد.

لازم است بحث سکولاریزاسیون را فراتر بریم و تنها به محتوای منفی آن یعنی لغو نظم موجود نپردازیم، بلکه درنگریم چه محتوای مثبتی خواهد داشت، یعنی چه نظمی را می‌خواهد برقرار کند.

سؤال ویژه در مورد محتوای مثبت آن این است که نظام سکولار ایرانی چگونه می‌تواند تأمین‌کننده‌ی انتگره بودن مؤمنان در خود باشد. این محتوا، به هر حال بخشی از یک پروژه‌ی جامع سیاسی است. سؤال عمومی‌تر این است که این پروژه‌ی جامع بایستی چه مختصات‌ی داشته باشد تا سکولاریزاسیون بتواند انتگراتیو عمل کند.

<http://www.radiozamaneh.com/reflections/2011/05/01/3690>